

پژوهش‌نامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ♦ سال چهاردهم ♦ شماره ۵۳ ♦ بهار ۱۴۰۳
صفحات: ۵۱-۲۹ ♦ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۸ ♦ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۲/۲۷



درنگی در نام‌گذاری وهابیان به «اهل سنت و جماعت»، «فرقه ناجیه»، «دعوت اصلاحی»، «حنبللی»، «سلفی» و «اثری»

محسن عبدالملکی *

محمد علیدوست **

چکیده

نام و لقب از جمله عناصر دارای کارکرد بلاغی و ابزار قدرت در روایت فرق و مذاهب است که پیوسته توجه هواداران و مخالفان فرق و مذاهب را به خود جلب کرده است. بر پایه همین قاعده از نخستین روزهای پدیدارشدن آیین وهابیت تا کنون، محمد بن عبدالوهاب و هوادارانش خودمختارانه از نام‌ها و لقب‌های مدح‌آمیز و مجاب‌کننده‌ای برای معرفی خود استفاده کرده‌اند. «اهل سنت و جماعت»، «فرقه ناجیه و طایفه منصوره»، «دعوت اصلاحی»، «تابعان فقه حنبلی»، «سلفی» و «اثری» از جمله نام‌ها و لقب‌هایی است که وهابیان برای معرفی خود برگزیده‌اند. این مقاله سعی دارد زمان آغاز، میزان رواج و هدف وهابیان از نام‌گذاری به نام‌ها و القاب یادشده را بکاود و موضع منتقدان وهابیت را نیز یادآور شود.

کلیدواژه‌ها: نام‌های آیین محمد بن عبدالوهاب، دعوت محمد بن عبدالوهاب، اهل سنت و جماعت، سلفی.

* دکترای تخصصی وهابیت‌شناسی (نویسنده مسئول)

mohsen.abdolmaleki@hotmail.com

** فارغ‌التحصیل سطح ۳ کلام و دانش پژوه سطح ۴ وهابیت‌شناسی

m.alidoost1370@gmail.com

مقدمه

نام‌گذاری از عناصر و گونه‌های غالب بازنمایی در حوزهٔ ملل و نحل است، نام‌ها و القاب نمای مؤثری به هواداران و مخالفان هر دین و فرقه می‌بخشد، از این‌رو موضوع نام همواره در توجه اصحاب ادیان و فرق بوده است. دعوت محمد بن عبدالوهاب نیز از این قاعده مستثنا نبوده است، از نخستین روزهای پیدایش دعوت محمد بن عبدالوهاب^۱ تا کنون، وهابیان به صورت ایدئولوژیک، اغلب شعارها و نمادهای مقبول و قابل احترام اهل سنت را به نام و نشانی برای خود بدل کرده‌اند. بدین ترتیب آنان از نام‌ها و القابی استفاده کرده‌اند که هیچ‌کدامشان خنثی، بی‌طرف و بی‌خاصیت نیست. این اسامی و عناوین در نظر هواداران محمد بن عبدالوهاب مدح‌آمیز، چشم‌نواز، بی‌نقص و مجاب‌کننده بوده است و ابزار دعوت و آموزش اساسی‌ترین مفاهیم و باورهای محمد بن عبدالوهاب محسوب می‌شود.

هم‌زمان مخالفان وهابیت، تسمیهٔ دعوت محمد بن عبدالوهاب به این اسامی و القاب را مغلطه، تزویر و شیادی خواندند. مخالفان، صرف ادعا و اقدام محمد بن عبدالوهاب و هوادارانش برای نامیده شدن به اسامی و القاب مدح‌آمیز را مجاب‌کننده برای تصدیق و استعمال آن‌ها ندانستند. منتقدان وهابیت از بدو پیدایش حرکت و دعوت محمد بن عبدالوهاب بر این نظر بودند که این آیین، آنان را با تفسیری ابداعی و منحصر به فرد از توحید و شرک رودررو کرده است^۲ که اسلام و توحید هیچ‌یک از مسلمانان پیرو مذاهب اعتقادی و فقهی اهل سنت را

۱. محمد بن عبدالوهاب چند سال قبل از آنکه با محمد بن سعود هم‌پیمان شود، افکارش را علنی کرده بود. مردم بصره و عینیه، قبل از درعیه باورهای محمد بن عبدالوهاب را شنیده بودند. او کتاب التوحید را پیش از هم‌پیمانی با محمد بن سعود نوشته بود، بنابراین نمی‌توان آغاز ماجرای نام‌گذاری را لزوماً به سال ۱۱۵۷ق و تقاهم محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود گره زد، بلکه این نام‌گذاری می‌تواند در پیش از این رخ داده باشد.

۲. گفتنی است ادبیات منتقدان دعوت محمد بن عبدالوهاب یکسان نیست. عموم تفاوت‌ها ناشی از مذاهب، مناطق و علمیت منتقدان است. تفاوت دیدگاه و رویکرد منتقدان دعوت محمد بن عبدالوهاب از جهات مختلف قابل بررسی است. از این‌رو به‌جاست تحقیقی جامع در باب گونه‌شناسی ادبیات منتقدان دعوت محمد بن عبدالوهاب صورت بگیرد. در این مجال به‌طور خلاصه به این نکته می‌توان اشاره کرد که برخی نقدها ناظر به مسائل فرعی و حاشیه‌ای است و برخی توجه به مسائل اصلی دارند. برخی محمد بن عبدالوهاب را حاصل، وارث و احیاگر فکر این‌تیمیه می‌دانند، برخی ضمن آنکه میان این‌تیمیه و محمد بن عبدالوهاب جدایی می‌اندازند، محمد بن عبدالوهاب را نقد می‌کنند.

به رسمیت نمی‌شناسد، به همین خاطر از محمد بن عبدالوهاب با تعابیری مثل «جاهل»،^۱ «ضال»،^۲ «مبتدع»،^۳ «مارق من الدین»،^۴ «خارجی»، «نجدی» و «بدعی نجدی»^۵ و از آیین او با نام‌ها و لقب‌های جارحه، سرکوب‌گر، طعن‌آمیز و خدشه‌گری همچون «وهابیت»،^۶ «خوارج»، «اخوان خوارج»^۷ «مذهب خامس»^۸ و «کافر»^۹ یاد کردند تا از این رهیافت علاوه بر این که از شخص محمد بن عبدالوهاب و حرکت وی اظهار برائت کنند، به عموم مسلمانان، جدایی راه، باور و رفتار محمد بن عبدالوهاب و پیروانش از اهل سنت را اعلان کنند.

در نگاشته‌های منتقدان وهابیت مسئله نام‌گذاری دعوت محمد بن عبدالوهاب، همواره در لابه‌لای سایر مطالب مورد توجه قرار گرفته است و تاکنون تک‌نگاره و اثر مستقلی از سوی آنان در این باره عرضه نشده است؛ درست برخلاف وهابیان که مقالات و جزوات مستقلی در این باره نوشته‌اند. نگارش رساله‌های مستقل از سوی وهابیان درباره نام‌های دعوت محمد بن عبدالوهاب، نشانگر اهمیت این موضوع نزد وهابیان است. افزون بر این تلاش‌های منتقدان وهابیت برای تسمیه آیین محمد بن عبدالوهاب به اسامی طعن‌آمیز نیز

۱. ابن عفالق حنبلی (م ۱۱۶۴ق) بر این باور بوده است که محمد بن عبدالوهاب فردی جاهل و مدعی تجدید دین است. از این رو رساله خود را با عنوان تهکم المقلدین فی مدعی تجدید الدین نام‌گذاری کرد و درباره جهالت و بی‌دانشی محمد بن عبدالوهاب نوشته است: «وکیف عدل هذا الجاهل عن قوله في الإفتاح جازما به أو قال قولاً يتوصل به إلى تضليل الأمة» (ابن عفالق حنبلی، تهکم المقلدین فی مدعی تجدید الدین، ص ۱۹).
۲. ابن داوود زبیری، عبدالله، الصواعق والرعود، ص ۱۲۸ و ۱۳۸.
۳. همان، ص ۱۲۴ و ۱۳۹.
۴. محمد بن احمد بن عبداللطیف شافعی، از عالمان احساء، در تقریظ بر کتاب الصواعق والرعود، از عبدالعزیز بن محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب با تعبیر «طاغیه، مبتدع و مارق از دین» یاد کرده است. (ابن داوود زبیری، عبدالله، الصواعق والرعود، ص ۹ و ۳۸).
۵. علوی بن احمد حداد باعلوی شافعی (ت ۱۲۳۲ق) کتابی با عنوان مصباح الأنام و جلاء الظلام فی رد شبه البدعی النجدی النجدی التي أضل بها العوام نوشت.
۶. ابن داود همدانی، محمد، إزهاق الباطل فی رد شبه الفرقة الوهابية، ص ۱۷.
۷. ابن داوود زبیری، عبدالله، الصواعق والرعود، ص ۱۰۰.
۸. آل الشیخ، عبداللطیف، مجموعة الرسائل والمسائل النجدية، ج ۳، ص ۳۶۷.
۹. ابن داود از مردود بودن آیین محمد بن عبدالوهاب در نظر علمای اهل سنت سخن گفته است. وی می‌گوید که عالمان اهل سنت درباره محمد بن عبدالوهاب یکی از دو گزینه تبذیر یا تکفیر را برگزیدند. (ابن داوود زبیری، عبدالله، الصواعق والرعود، ص ۴۴).

بر اهمیت مسئله تسمیه در نظر منتقدان دلالت دارد.

در شماره ۵۲ مجله سراج منیر، اسامی و القاب «موحدان و اهل توحید»، «اهل اسلام»، «مسلمانان»، «مؤمنان»، «اهل ایمان» و «مجاهدان» بررسی شد،^۱ اکنون اسامی و القاب «اهل سنت و جماعت»، «فرقه ناجیه و طائفه منصوره»، «دعوت اصلاحی»، «حنبله و تابعان فقه حنبلی»، «سلفی» و «اثری» بررسی خواهد شد.

۱. اهل سنت و جماعت

محمد بن عبدالوهاب آغازگر ادعای تساوی و انطباق دعوتش در باب توحید و شرک با مرام فکری اهل سنت و جماعت بود. در نظر محمد بن عبدالوهاب نامیده شدن به «اهل سنت و جماعت» هرگونه شائبه و شبهه ابداع آیین جدید را از وی دفع می‌کند.^۲ از این رو نامه‌های او مملو از ادعای تسمیه به اهل سنت و جماعت است. به عنوان مثال محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای چنین نگاشته است: «خدا را شاهد می‌گیرم که من به آنچه که فرقه ناجیه و اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند، معتمدم.»^۳ وی در جای دیگر ضمن رد هرگونه اتهام بدعت‌گذاری و خروج از دایره اهل سنت، خود را بر همان مرام و مذهب اهل سنت، به‌ویژه عقیده ائمه مذاهب اربعه، معرفی کرده است تا مزیت تسمیه به این عنوان را کسب کند، در این نامه نوشته است: «من بدعت‌گذار نیستم. دین من مطابق مذهب اهل سنت و جماعت است، همان اعتقادی که ائمه مسلمین، همچون ائمه اربعه و پیروان آنان، تا روز قیامت دل در گروی آن دارند.»^۴

این ادعا در حصار محمد بن عبدالوهاب باقی نماند، در همان زمان و زمان‌های بعد، همواره توسط هواداران او تکرار شد. به عنوان نمونه سلیمان بن سمحان، تصریح می‌کند که عقیده وهابیان درباره اصول دین، عین عقیده اهل سنت و جماعت است.^۵

۱. رک: عبدالملکی، محسن، «بررسی نام‌گذاری دعوت محمد بن عبدالوهاب به موحدان، اهل اسلام و مجاهدان»، فصل‌نامه سراج منیر، شماره ۵۲.

۲. عبداللطیف، عبدالعزیز، دعاوی المناوین، ص ۲۶.

۳. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۸.

۴. همان، ص ۳۶.

۵. بن‌سمحان، سلیمان، الهدية السننية والتحفة الوهابية التجديدية، ص ۴۴.

ابن عثیمین، مفتی معاصر وهابیت، پا را فراتر گذاشته است و تعبیر اهل سنت و جماعت را منحصر در وهابیان می‌داند. وی در یادداشتی، فهرستی از عقاید خاص وهابیان را در پوشش عنوان مذهب اهل سنت و جماعت ذکر کرده است؛ از آن جمله می‌توان به تفسیر خاص وهابیان از موضوع خصایص خداوند و شئون ربوبی اشاره کرد. وهابیان برخلاف عموم اهل سنت، مجرد خلق، ملک، تدبیر، احیا، امانت، اطلاع از غیب، نفع و ضرر رسانی و نظیر این‌ها را مختص خداوند و شأن ربوبی می‌خوانند.^۱

برخی از هواداران محمد بن عبدالوهاب به پیروی از ابن تیمیه گفته‌اند که تعبیر اهل سنت دو نوع اطلاق و کاربرد دارد: عام و خاص. در اطلاق عام، عنوان اهل سنت، غیر از شیعه، شامل تمامی فرق منتسب به اسلام می‌شود^۲ و اطلاق خاص، تنها اصحاب حدیث را در بر می‌گیرد و اشاعره و ماتریدیه از دایره معنایی و مصداقی آن خارج‌اند، این اطلاق همواره با قید و قرینه‌ای در سیاق و سباق همراه است.^۳ این تفصیل مزورانه سعی دارد تا حدی روابط وهابیان با اهل سنت اشعری و ماتریدی و دیگر مخالفان دعوت محمد بن عبدالوهاب را عادی بنماید، چراکه بر حسب کاربرد عام واژه اهل سنت، مذاهب اشعری و ماتریدی تسامحاً و به‌عنوان افراد درجه دو در دایره اهل سنت قرار می‌گیرند. اما

۱. ابن عثیمین، محمد، مجموع فتاوی، ج ۸، ص ۳۳. شایان ذکر است که عموم اهل سنت این دسته از امور را با قید استقلال شأن ربوبی و مختص خداوند می‌دانند.

۲. ذهبی نیز چنین رویه‌ای را درباره واژه اهل سنت در پیش گرفته است. وی در جایی این ملجم را از جمله اهل سنت دانسته است: «وابن ملجم عند الروافض أشقى الخلق في الآخرة. وهو عندنا أهل السنة ممن نرجو له النار، ونجوز أن الله يتجاوز عنه» (ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۳۷۴)؛ این در حالیست که ابن قتیبه خوارج را از دایره اهل سنت بیرون دانسته و گفته است که مسلمانان بر سه نوع خوارج، شیعه و اهل سنت هستند که جمهور امت اسلامی جزء دسته سوم هستند: «انقسام المسلمین إلى طوائف ثلاثة: الخوارج، والشيعة، وأهل السنة والجماعة، وهم جمهور الأمة.» (ابن قتیبه، عبدالله، تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۳).

۳. ابن تیمیه در این باره نوشته است: «فَلَفَطَ "أَهْلَ السُّنَّةِ" يُرَادُ بِهِ مَنْ أَثْبَتَ خِلَافَةَ الْخُلَفَاءِ الثَّلَاثَةِ، فَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ جَمِيعُ الطَّوَائِفِ إِلَّا الزَّائِفَةَ، وَقَدْ بُرِّدُ بِهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ وَالسُّنَّةِ الْمُحَضَّةِ، فَلَا يَدْخُلُ فِيهِ إِلَّا مَنْ يُثْبِتُ الصِّفَاتِ لِلَّهِ تَعَالَى وَيَقُولُ: إِنَّ الْقُرْآنَ غَيْرُ مَخْلُوقٍ، وَإِنَّ اللَّهَ يَرَى فِي الْآخِرَةِ، وَيُثْبِتُ الْقَدْرَ، وَعَبَّرَ ذَلِكَ مِنَ الْأَصُولِ الْمَعْرُوفَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَالسُّنَّةِ.» (ابن تیمیه، احمد، منهج السنة، ج ۲، ص ۲۲۱؛ دخیل، صالح، أهل السنة و الجماعة النشأة الأهداف المنهج الخصائص، ص ۶۳؛ موصلی، فتحی، الدعوة السلفية فضيلة الإكتساب وحقيقة الإتنساب، ص ۱۸۴). سفر الحوالی البته تفصیل دیگری ارائه کرده است، او اهل سنت را بر دو قسم اهل سنت محضه و غیرمحضه تقسیم کرده است، بر اساس این تقسیم‌بندی تنها وهابیان اهل سنت محضه هستند، اما گروه‌های فکری اشعری و ماتریدی اهل سنت غیرمحضه هستند.

براساس کاربست اهل سنت به صورت خاص، خروج اشاعره و ماتریدیه از دایره اهل سنت و انحصار آن در اصحاب حدیث به عنوان اصل و امری عادی جلوه داده می شود. لکن فارغ از اینکه این تفصیل و صورت بندی حقیقت دارد یا آنکه برساخته و جعلی است، باید به این نکته توجه کرد که قرائت خاص وهابیان از توحید ربوبی و الوهی موجب شده است که عالمان اشاعره و ماتریدیه در چشم وهابیان در قامت تجویزگران شرک جلی دیده شوند؛^۱ طبعاً آنکه مذهبش شرک جلی و نواقض الاسلام را روا می دارد، در دایره اهل سنت به معنای نخست یا دوم قرار نمی گیرد، چرا که قرار گرفتن در فهرست مصادیق معنای نخست و دوم، فرع بر ایمان به اسلام و توحید است؛ از این رو باید گفت که سیره وهابیت نوعی تظاهر و شیادی محسوب می شود. لذا می توان ادعا کرد که وهابیان درباره اهل سنت نامیدن اشاعره و ماتریدیه عملکرد صادقانه ای اتخاذ نکرده اند. احتمالاً از این باب است که صالح الفوزان به صراحت می نویسد: «اشاعره و معتزله هیچ کدام از اهل سنت و جماعت محسوب نمی شوند؛ زیرا آنان براساس منهج اهل سنت و جماعت نیستند که در دایره این گروه تلقی شوند.»^۲

در مقابل محمد بن عبدالوهاب و رهروان او، مخالفان آیین محمد بن عبدالوهاب بر این باورند که تعبیر اهل سنت تنها بر یاوران و حامیان سنت قابل اطلاق است و چون دعوت محمد بن عبدالوهاب جایی در سنت ندارد و راه هوامحوری و بدعت گذاری را در پیش گرفته است، دیگر نمی توان از او با عنوان اهل سنت یاد کرد. بر پایه همین نگاه بود که مخالفان وهابیت از نخستین روزهای اعلان دعوت محمد بن عبدالوهاب، نه تنها از به کار بردن تعبیر اهل سنت و جماعت برای آیین او پرهیز کردند؛ بلکه محمد بن عبدالوهاب و هواداران او را مبتدع، مارق من الدین، نجدی و بدعی نجدی، وهابیت و خوارج نامیدند.^۳

۱. در منشورات به جامانده از وهابیان می توان تکفیر اشاعره و معتزله و عموم اهل سنت را به وفور مشاهده کرد. به عنوان نمونه عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب، نوه مؤسس وهابیت، در بیان کفر اشاعره و معتزله می نویسد: «و الرحمن اسم و صفته، دل هذا الاسم علی أن الرحمة وصفه سبحانه، وهي من صفات الكمال؛ فإذا كان المشركون جحدوا اسما من أسماءه تعالی، وهو من الأسماء التي دلت علی كماله سبحانه وبحمده، فجحدوا معنى هذا الاسم ونحوه من الأسماء يكون كذلك، فإن جهم بن صفوان ومن تبعه يزعمون أنها لا تدل علی صفة قائمة بالله تعالی، وتبعهم علی ذلك طوائف من المعتزلة والأشاعرة وغيرهم. فلهذا كفرهم كثيرون من أهل السنة.» (بن حسن، عبدالرحمن، فتح المجید، ص ۴۰۱).

۲. فوزان، صالح، كتب المناهج والفرق، ج ۱، ص ۲۱.

۳. ابن داوود زبیری، عبدالله، الصواعق والرعود، ص ۹ و ۳۸ و ۱۲۴ و ۱۳۹؛ ابن داود همدانی، محمد، إزهاق الباطل في رد شبه

سفارینی حنبلی (۱۱۱۴-۱۱۸۸ق) که از جمله عالمان هم عصر و مخالف محمد بن عبدالوهاب است مقصود از عنوان اهل سنت و جماعت را چنین تبیین کرده است: «اهل سنت و جماعت، سه فرقه هستند، فرقه نخست، اثریه که پیشوای آنان احمد بن حنبل است؛ فرقه دوم، اشاعره، به امامت ابوالحسن اشعری و فرقه سوم، ماتریدیه، به امامت ابومنصور ماتریدی.»^۱ تباین راه وهابیت از راه اشاعره و ماتریدیه محرز است؛ چراکه نه وهابیان و نه اشاعره، هیچ یک مدعی تساوی و هم‌سنگی نشده‌اند، آنچه مهم است رابطه وهابیت با اثریه و اصحاب حدیث است. سفارینی حنبلی که خود را در شمار اثریه و اصحاب حدیث می‌داند، بر این باور است که مرام فکری وهابیت در تساوی و انطباق با عقیده اثریه و اصحاب حدیث نیست، از این رو در نظر سفارینی، محمد بن عبدالوهاب پیروانش از دایره اهل سنت خارج هستند.

۲. فرقه ناجیه و طائفه منصوره

تعبیر فرقه ناجیه و طائفه منصوره از تعابیر مدح‌آمیز و ریشه‌دار در روایات نبوی متفق در میان مذاهب اسلامی است. در روایت منسوب به پیامبر آمده است: «ستفرق امتی ثلاثاً وسبعین فرقة کلها فی النار إلا واحدة»؛ «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و همه آنها در آتش‌اند، مگر یک گروه.»^۲ از منازعات قدیمی بزرگان مذاهب، نزاع بر سر مصداق حقیقی عنوان و لقب فرقه ناجیه بوده است. از آنجاکه برای پیروان هر آیین و مذهبی، تسمیه و توصیف به فرقه ناجیه و طائفه منصوره، مزیت و موقعیتی طلایی برشمرده می‌شود، در تاریخ مذاهب اسلامی همواره پیشوایان و پیروان مذاهب برای تصاحب و مصادره این عنوان در رقابت بوده‌اند^۳ و اگر مذهب و نحله‌ای از مسلمانان در این رقابت وارد نشده باشد، شگفت

الفرقة الوهابية، ص ۱۷.

۱. سفارینی، محمد، الأنوار البهية، ج ۱، ص ۷۳.

۲. این روایت در منابع شیعه با معنای واحد لکن تعابیر و توضیحات بیشتری از رسول الله و ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. منقول است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «سَتَفْرَقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ هَالِكَةٌ وَالنَّاجِيَةُ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَيَقْتَسِمُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ وَ لَا يَعْمَلُونَ بِزَأْيِهِمْ».

۳. جوینی در این باره نوشته است: «وکل فئنة تزعم أنها الناجية ومن عداهم هالكون» (جوینی، عبدالملک، غیاث الأمم فی الثیبات الظلم، ص ۱۹۰). همچنین غزالی در این رابطه می‌نویسد: «وکل فریق یزعم أنه الناجي، وکل حزب بما لדיهم

انگیز است. اصحاب حدیث، معتزله،^۱ ماتریدی، اشاعره، شیعه امامیه و دیگر مذاهب، همگی ادعای انطباق عنوان فرقه ناجیه را بر خود داشته‌اند تا جایی که برخی از نویسندگان مذاهب، تعبیر فرقه ناجیه را در اسامی کتب خویش استفاده کرده‌اند یا کتابی مستقل در این باره نوشته‌اند. به‌عنوان نمونه نام برخی از کتاب‌های اصحاب حدیث، همچون کتاب الإبانة عن شریعة الفرقة الناجیة، اثر ابن بطة (ت ۳۸۷ق) و کتاب التبصیر فی أصول الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الیهالکین، اثر اسفرائینی (م ۴۷۱ق)، با عنوان فرقه ناجیه همراه است. همچنین برخی از عالمان شیعه، همچون ابراهیم قطیفی (سال وفات او را بین ۹۴۵ تا ۹۵۰ق ذکر کرده‌اند) و سلطان‌الواعظین شیرازی (۱۳۱۴-۱۳۹۱ق) کتابی با عنوان الفرقة الناجیة نگاشته‌اند. گفتنی است تسمیه به‌عنوان فرقه ناجیه به‌معنای هالک و غیرناجی انگاشتن سایر فرق است.^۲

محمد بن عبدالوهاب از این رقابت جا نمانده است، او نیز ادعای انطباق عنوان فرقه ناجیه را بر آیین خود داشت. او می‌گفت: «أئی أعتقد ما إعتقدته الفرقة الناجیة». ^۳ پس از او شیوخ، مفتیان و دیگر هوادارن آیین وی همواره این ادعا را تکرار کرده‌اند، لکن میان وهابیان و مسلمانان مذاهب مدعی عنوان فرقه ناجیه، تفاوتی مهم و راهبردی دیده می‌شود. توضیح آنکه عبدالعزیز بن باز که از مفتیان معاصر وهابیت است، فرقه ناجیه را جماعت ثابت‌قدم بر چند رکن می‌داند که در رأس آن‌ها توحید است. ^۴ ابن باز در جای دیگر هرگونه استغاثه به ارواح انبیا و اولیای خدا را مصداق شرک در عبادت خوانده است. ^۵ با کنار هم قرار دادن این دو مطلب مقصود ابن باز و هم‌فکران او، از فرقه ناجیه به‌خوبی روشن می‌شود. در نگاه ابن باز و دیگر وهابیان، تعبیر فرقه ناجیه تنها بر افرادی قابل

فرحون، «غزالی، محمد، المنقذ من الضلال، ص ۱۰۸». نویسندگان وهابی نیز این سخن را نوشته‌اند: «فکل طائفة تدعی

أنها الفرقة الناجیة، وأن الحق معها.» (محمد باعبدالله، محمد، وسطیة أهل السنة بین الفرق، ص ۴۹).

۱. زمخشری از مذهب عدلیه (معتزله) با تعبیر فتنه ناجیه یاد کرده است. (زمخشری، محمود، الکشاف، ص ۳).

۲. شاطبی این مطلب را به‌وضوح بیان کرده است. (رک: شاطبی، ابراهیم، الاعتصام، ج ۳، ص ۱۹۶). شاطبی همچنین گفته است که تعیین فرقه ناجیه کاری دشوار است. (همان، ص ۲۰۲).

۳. ابن قاسم، عبدالرحمن، الدرر السنیة، ج ۱، ص ۲۹.

۴. بن باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی ابن باز، ج ۸، ص ۱۸۲.

۵. بن باز، عبدالعزیز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۶۹.

انطباق است که تفسیر خاص محمد بن عبدالوهاب از مفهوم عبادت و توحید الوهیت را پذیرفته باشند. در نظر وهابیان منکران این خوانش از توحید، مبتلا به شرک و نواقض توحید شده‌اند، از دایره اسلام و مصادیق فرقه ناجیه خارج‌اند. براین اساس باید گفت تا پیش از دعوت محمد بن عبدالوهاب حاصل منازعه مذاهب بر سر لقب فرقه ناجیه، دایرمدار تفسیق و تبذیر دنیوی بود، فسق و بدعتی که با اسلام فقهی و دنیوی قابل جمع بود و به‌ندرت به صدور حکم کفر فقهی رقبای مذهبی منجر می‌شد، لکن دعوت محمد بن عبدالوهاب این منازعه را تا سرحد تکفیر فقهی و کفر اکبر و شرک جلی انگاری اعمال و باورهای مخالفان خود بالا برد. بدین ترتیب گرچه همواره بر سر مصادره عنوان آبروبخش فرقه ناجیه اختلاف و تنازع وجود داشته است، لکن سطح نزاع وهابیان و حاصل آن، چیزی متفاوت از رقابت‌های مذاهب اسلامی در این باره است.

مخالفان دعوت محمد بن عبدالوهاب که باورهای آنان را ناسازگار با کتاب و سنت و طریقه سلف می‌خواندند، انصاف وهابیان به دو لقب فرقه ناجیه و طائفه منصوره و نظیر آن‌ها را تاب نیاورده‌اند و سعی کرده‌اند از تعابیر جرح‌آلودی برای دعوت محمد بن عبدالوهاب استفاده کنند.

۳. دعوت اصلاحی، نه مذهب و دین

وهابی‌ها معتقدند محمد بن عبدالوهاب دعوت‌گر و مصلح بود، او نه دین جدیدی آورد و نه مذهبی نو ابداع کرد. وهابیان براساس نگاه تأییدی و ستایش‌گرانه‌ای که به محمد بن عبدالوهاب دارند او را مصلح و مجدد دین می‌خوانند،^۱ در نظر آنان محمد بن عبدالوهاب کسی است که جامعه شرک‌زده نجد و دیگر مناطق را از جاهلیت شرک به‌سوی توحید رهنمون کرده است. از این رو وهابیان تاریخ نجد و کل مناطق اسلامی را به دو دوره قبل و بعد از هم‌پیمانی محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود تقسیم کرده‌اند.^۲ دیدگاه آنان چنین است که نجد و همه مناطق دور و نزدیک از آن، غرق در کفر و شرک

۱. رک: ابن بشر، عثمان، تاریخ نجد، ص ۲۵.

۲. رک: موحدی‌پور، محمد علی، «بررسی کتاب تاریخ نجد نوشته حسین غنام»، سراج منیر، شماره ۲.

اکبر بود و با تفاهم محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود، نور توحید ابتدا در نجد، سپس در سایر مناطق تأیید. مناطقی که رهبر و حاکم منطقه، قرائت خاص محمد بن عبدالوهاب از توحید را پذیرفته و به جریان انداخته است، دارالاسلام و بلاد اهل توحید است و آنجا که حاکمش به مخالفت با آیین محمد بن عبدالوهاب برخاسته باشد، دارالکفر است. سلیمان بن سحمان به این نکته اشاره کرده است. وی معتقد است که محمد بن عبدالوهاب، معالم دین مندرس شده را احیا کرد.^۱ شایان توجه است که تعبیر دعوت اصلاحی به چشم بسیاری از نویسندگان مستشرق خوش آمد.

در طول تاریخ بسیاری از مفسدان، مدعی اصلاح شده‌اند؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾.^۲ آنچه معیار صلاح و فساد است ادعا نیست، بلکه انطباق فکر و عمل با گزاره‌های محکم کتاب و سنت است. از آنجا که سخنان وهابیان درباره توحید و شرک، با نصوص محکم کتاب و سنت در تباین و تضاد است، هرگز نمی‌توان ادعای مصلح و مجدد بودن محمد بن عبدالوهاب و دعوتش را تصدیق کرد.

۴. حنابله و تابعان فقه حنبلی

محمد بن عبدالوهاب مایل است وانمود کند که دعوتش نه مذهبی از مذاهب اربعه را بد جلوه می‌دهد و نه مذهبی را متمایز و درخشان می‌سازد، پندار او چنین است که دعوتش عام و هم‌ساز با همه مذاهب اربعه است و او نقش مصلح، مجدد و دعوتگر به کلان مسئله یکتاپرستی را بازی کرده است که در میان تمام مذاهب اسلامی مورد قبول و اتفاق است، بنابراین در نظر محمد بن عبدالوهاب محوریت دعوت او ناظر به خرده‌گروه و مذهبی خاص از مذاهب اربعه نیست. بدین ترتیب او دعوتش را فرامذهبی و موافق با دعوت توحیدی انبیا، عقیده سلف، اصحاب حدیث و ائمه مذاهب اربعه و عالمان متقدم از این مذاهب می‌انگاشت. محمد بن عبدالوهاب باورهای خود را در انطباق و موافقت کامل با

۱. بن سحمان، سلیمان، الضیاء الشارق، ص ۸۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱.

گفته‌های عالمان متقدم از مذاهب اربعه می‌دانست. در سال ۱۱۸۴ ق حاکم مکه از محمد بن عبدالوهاب درخواست مناظره میان عالمان مکه و فردی از میان هواداران محمد بن عبدالوهاب کرد. محمد بن عبدالوهاب این درخواست را اجابت کرد و پیشنهاد داد تمام علمای مکه در این جلسه حاضر شوند و اگر گروهی حاضر نشدند کتب مذاهب آنان و کتب مذهب حنبلی در جلسه مناظره حاضر باشد.^۱ این سخن محمد بن عبدالوهاب بدان معناست که در نظر محمد بن عبدالوهاب، باورها، احکام و رفتار وهابیان امری محدث و نوپدید نیست، بلکه تکرار همان احکام مسلم در میان مذاهب اربعه است. به عبارت دیگر مجموعه وهابیت فرامذهبی است. بنابراین در نگاه محمد بن عبدالوهاب انتساب این مسائل به یک مذهب خاص و نفی آن از سایر مذاهب امری مردود است.

با وجود همه این مطالب، محمد بن عبدالوهاب و هوادارانش مسئله پیوند و تساوی فکری‌شان با مذهب احمد بن حنبل را از یاد نبردند و گاه خود را حنبلی یا اهل اتباع از فقه حنبلی نامیده‌اند. طبعاً در جامعه‌ای که پیروی از مذهب حنبلی به عنوان بخشی از سنت عام ارزشمند است، نمی‌توان احمد حنبل و مذهب او را به چالش کشید و انتظار داشت مردمان این جامعه حرف گوینده خدشه‌گر در احمد حنبل را جدی بگیرند، بلکه در چنین جامعه‌ای برای جلب اعتماد حنابله می‌بایست از عناوین، اشخاص و مفاهیم رایج و مقبول آنان، همچون احمد حنبل، به نیکی یاد کرد. لذا بسیاری از وهابیان مشهور سعی کرده‌اند آیین محمد بن عبدالوهاب را امتداد خط فکری سلف، اصحاب حدیث، ائمه مذاهب اربعه و البته حنابله متقدم معرفی کنند و حنبلی بنامند.

مسئله انتساب به مذهب حنبلی را در برخی از گفته‌ها و نوشته‌های محمد بن عبدالوهاب می‌توان یافت. وی در یکی از نوشته‌هایش اذعان می‌کند که هیچگاه ادعای اجتهاد نکرده است و همواره اهل پیروی از ائمه مذاهب، به‌ویژه مذهب حنبلی، بوده است. به عنوان مثال در نامه علمای مکه نگاشته است: «از بهتان‌هایی که دشمنان درباره من شایع کرده‌اند، آن است که من ادعای اجتهاد دارم و از ائمه پیروی نمی‌کنم.»^۲ او در نامه‌ای

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۳۱۲.

۲. همان، ص ۴۱.

دیگر به واژهٔ مذهب و پیروی از مذهب احمد بن حنبل تصریح کرده است: «مذهب ما، مذهب امام احمد بن حنبل است و چنانچه سایر مذاهب اربعه، با کتاب و سنت و اجماع امت، مخالفت نکنند، منکر آن‌ها نیستیم.»^۱ نکتهٔ شایان توجه این است مفهوم گفتار ابن عبدالوهاب آن است که ملاک در عملکرد وی، کتاب و سنتی است که مطابق خوانش او باشد، نه اتباع و تقلید از مذاهب اربعهٔ اهل سنت که وی مدعی آن است.

وی در عبارتی دیگر اتهام بدعت‌گذاری را از خویش نفی و به اتباع از احمد بن حنبل، تصریح می‌کند.^۲ در کلامی دیگر خود را مقلد کتاب، سنت، سلف صالح و اقوال قابل اعتماد ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت می‌داند.^۳

سلیمان بن سحمان که از هواداران محمد بن عبدالوهاب است، ادعای انطباق و تبعیت آیین وهابیت از حنابله را تکرار کرده است.^۴ همچنین عبدالعزیز بن باز، از مفتیان معاصر و هوادار دعوت محمد بن عبدالوهاب، در این باره چنین اظهار نظر کرده است: «اتباع محمد بن عبدالوهاب، همگی از حنابله هستند.»^۵ امین الریحانی نیز از آیین محمد بن عبدالوهاب با تعبیر حنبلی یاد کرده است: «مذهب وهابی در اصولش بر همان مذهب حنبلی است و بسیاری از مردمان نجد که اهل توحید هستند خود را حنبلی می‌خوانند و بدان افتخار می‌کنند».^۶ شوکانی از دیگر افرادی است که این ادعا را تکرار کرده است. وی می‌نویسد: «محمد بن عبدالوهاب حنبلی و تابع اجتهادات ابن تیمیه بوده است.»^۸

حنابلهٔ نجد و دیگر مناطق، همچون عالمان سایر مذاهب اهل سنت، از نخستین

۱. همان، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۹۶.

۴. بن سحمان، سلیمان، الضیاء الشارق، ص ۳۵۴.

۵. بن باز، عبدالعزیز، مجموع فتاوی ابن باز، ج ۵، ص ۱۵۰؛ آلوسی، محمود، غایة الأمانی، ج ۱، ص ۸۴.

۶. ریحانی، امین، تاریخ نجد الحدیث، ص ۴۹.

۷. بسیاری از هواداران محمد بن عبدالوهاب این ادعا را تکرار کرده‌اند. (رک: عبدالفتاح حسن أبو علیة، دراسة حول المخطوط التركي حجاز سیاحت نامه سی، ص ۲۴.)

۸. شوکانی، محمد، البدر الطالع، ص ۵۶۳.

روزهای اعلان دعوت محمد بن عبدالوهاب تا کنون، دعوت محمد بن عبدالوهاب را بدعت و مذهبی نوپدید و بیگانه از آموزه‌ها و خوانش اهل سنت خوانده‌اند. محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، برای خنثی‌سازی رده‌ها و مخالفت عالمان اهل سنت حنبلی و دیگر مذاهب، گفتند راه عالمان متأخر از راه عالمان متقدم مذاهب اربعه جداست، سخن عالمان متقدم معتبر است و آنچه محمد بن عبدالوهاب می‌گوید با گفته‌های عالمان متقدم و اصیل مذاهب اربعه منطبق است، سخن عالمان متأخر به بدعت و شرک آغشته شده است و راهش را از عالمان متقدم جدا کرده است. به‌عنوان مثال محمد بن عبد الوهاب می‌نویسد: «أكثر الإقناع، والمنتهی، مخالف لمذهب أحمد ونصه؛ يعرف ذلك من عرفه»؛^۱ «اکثر مطالبی که در کتاب‌های الاقناع و المنتهی آمده است با مذهب و نص به‌جامانده از احمد بن حنبل در تضاد و تباین است و این جدایی را کسانی که دانا به مذهب‌اند، می‌فهمند.»

۵. سلفی و سلفیه

وهابیان نام‌های متعددی را پسندیده‌اند و اختیار کرده‌اند. امروزه از میان نام‌های مورد پسند وهابیان، نام سلفی از ارج و گرایش فزاینده و استعمال بیشتری برخوردار است. این مطلب در قالب چند نکته به‌هم‌پیوسته تبیین می‌شود:

نکته اول: تعظیم سلف و تسمیه به سلفی، سنت رایج در میان مذاهب فقهی و اعتقادی

تعظیم سلف، تسمیه به‌عنوان سلفی و توصیه به پیروی از روش سلف، ابداع محمد بن عبدالوهاب یا پیروان او نیست، قرن‌ها پیش از محمد بن عبدالوهاب، عالمانی از مذاهب اهل سنت، نام و نشان «سلفی» و «سلفی المذهب» و همچنین توصیه بر پیروی از طریقه سلف را آغاز کرده بودند. این ادعا را می‌توان با تفحص در منابع مکتوب ثابت کرد. شهرستانی (۵۴۸ق) برخی از اخباری‌های شیعه را سلفی خوانده است.^۲ ابوسعید سمعانی

۱. ابن قاسم، عبدالرحمن، الدرر السنية في الأجوبة النجدية، ج ۱، ص ۴۵.

۲. شهرستانی، محمد، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۱.

مروزی (۵۶۲ق) تعبیر «سلفی» را به کار برده است.^۱ پس از او عزالدین بن اثیر (م ۶۳۰ق) در خلاصة الأنساب، تعبیر سلفی را استفاده کرده است. ابن اثیر ذیل سخن سمعانی (۵۶۲ق) نوشته است: «وعرف به جماعة.»^۲ چنین عبارتی از سمعانی و ابن اثیر حاکی از آن است که ملقب شدن به سلفی و انتساب به آن در دوران سمعانی یا قبل از آن، مسئله نسبتاً معروفی بوده است.^۳ ابن عدیم (م ۶۶۰ق) می‌گوید:

در این زمانه شخصی ادعا دارد که سلفی‌المذهب است، بر پایه این ادعا می‌گوید که سلف بر این باور بودند که خداوند در جهتی از جهات، تجزیه یافته است. لکن مفتی حنفی حلب و دیگر عالمان در این باره گفته‌اند که سلف صالح چنین باوری نداشتند؛ سلف صالح به دنبال تنزیه خداوند از این مسائل بودند.^۴

جدا از مطالب یادشده، ذهبی، ابن حجر و بسیاری از عالمان قرون میانه، در آثار خود برخی از عالمان معاصر و متقدم بر خود را با تعبیری نظیر «سلفی‌المذهب» یا «بر طریقه سلف» معرفی کرده‌اند.^۵ ذهبی درباره معنا و مفهوم اصطلاح سلفی گفته است: «وَهُوَ مَنْ كَانَ عَلَى مَذْهَبِ السَّلَفِ.»^۶ وی براساس همین تعریف، برخی از علمای متقدم، همچون دارقطنی، را با تعبیر سلفی توصیف کرده است.^۷

نکته دوم: اصالت، آبرو و مشروعیت مذاهب اهل سنت، در گرو انطباق و تأویل در سلف همه مذاهب اهل سنت، مدعی انطباق، انتساب و وراثت فکری از صحابه و دیگر سلف هستند. واژه سلفی یا معنای آن در همه مذاهب اربعه و گروه‌های اعتقادی اشعری، ماتریدی و اصحاب حدیث وجود دارد. تمام مذاهب فقهی و اعتقادی اهل سنت، خود را وارث فکر و منهج سلف می‌خوانند.^۸ ادعای همراهی و موافقت با فکر و عمل صحابه و

۱. سمعانی، عبدالکریم، الأنساب، ج ۷، ص ۱۶۸.

۲. ابن اثیر، علی، اللباب فی تهذیب الأنساب، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. محمد باعبدالله، محمّد، وسطیة أهل السنة بین الفرق، ص ۱۰۰.

۴. عقیلی، ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۱۰، ص ۴۷۲۳.

۵. ذهبی، شمس‌الدین، لسان المیزان، ج ۷، ص ۴۵۲؛ ذهبی، شمس‌الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۹۱؛ ج ۱۳، ص ۲۱۴؛ ج ۱۴، ص ۴۹۱؛ آمدی، علی، أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۹۶.

۶. ذهبی، شمس‌الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۱.

۷. همان، ج ۱۶، ص ۴۵۷.

۸. در میان اهل سنت، صحابه و دیگر سلف بسیار اصیل و معتبرند. صحابه به‌طور خاص برای اهل سنت اهمیتی ویژه و قاطع

دیگر سلف، جزئی از هویت جدایی‌ناپذیر همه مذاهب فقهی و اعتقادی اهل سنت است، چراکه اصالت، آبرو و مشروعیت مذاهب اهل سنت از موافقت و همراهی‌شان با فکر و عمل سلف حاصل می‌شود. ابراهیم لقانی مالکی اشعری، کلّ خیر را در تبعیت از سلف و کلّ شر را در بدعت‌هایی که توسط خلف ایجاد شده است، می‌داند.^۱ باجوری اشعری در شرح کلام ابراهیم لقانی نوشته است: «مراد از سلف، انبیا، صحابه، تابعین، تابع تابعین و ائمهٔ اربعه است.»^۲ بنابراین تعبیر سلف و سلفی از تعابیر دیرین و مدح‌آمیز است و کسب اعتبار از استناد به سلف، صرفاً کار دعوت محمد بن عبدالوهاب نیست، بلکه این روش قرن‌ها پیش از او، از سوی بزرگان مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت پیگیری شده است.^۳

نکته سوم: تلاش مضاعف وهابیان برای تأسیل و مصادرهٔ سلف

محمد بن عبدالوهاب و هواداران او از پایگاه اصیل و هویت‌بخش سلف بی‌خبر نبودند، او براساس سنت دیرین و جاری در مذاهب فقهی و اعتقادی، موضوع تأسیل در سلف را دنبال کرد. به‌عنوان مثال، وی نوشته است: «این اعتقاد ما است و مشی سلف صالح، از مهاجرین و انصار و تابعین و تابعین تابعین و ائمه مذاهب اربعه، براساس این اعتقاد بوده است.»^۴ وهابیان در سومین دوره از تاریخ آل سعود، پروژه‌های علمی و ترویجی متعددی در جهت تأسیل و مصادرهٔ سلف اجرا کرده‌اند.

نکته چهارم: سرآغاز اشتهار وهابیان به‌عنوان سلفی

محمد بن عبدالوهاب هیچ‌گاه از تعبیر سلفی برای معرفی آیین خود استفاده نکرد، لکن تمایل به تأسیل در سلف و سلفی نامیده شدن هم‌زاد با دعوت محمد بن عبدالوهاب

دارد. اهل سنت به دلیل موضوعاتی از قبیل عدالت صحابه، با شیعیان منازعات و مباحثاتی داشته و دارند.

۱. لقانی مالکی، ابراهیم، جوهره التوحید، ص ۱۳.

۲. باجوری اشعری، ابراهیم، تحفة المرید شرح جوهره التوحید، ص ۳۴۳.

۳. مسئلهٔ فهم سلف و حجیت یا عدم حجیت آن، از مسائل فرعی دعوت محمد بن عبدالوهاب است؛ حتی اگر محمد بن عبدالوهاب و هواداران او بتوانند حجیت فهم سلف را با دلایل غیرقابل خدشه به اثبات رسانند، بازهم اهل تسنن خوانش او را در مسائل توحید و شرک نمی‌پذیرند. در واقع وهابیان از مفهوم سلف و بار ارزشی آن در میان اهل سنت، ماشینی برای به حرکت درآوردن تفسیر خاص و از قبل تعیین‌شدهٔ خود از توحید و شرک ساخته‌اند.

۴. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۴۸.

است، تعبیر سلفی سال‌ها پس از مرگ محمد بن عبدالوهاب، در دوره دوم از تاریخ دولت سعودی برای اطلاق بر دعوت محمد بن عبدالوهاب ابداع شد و در دوره سوم شیوع یافت. دربارهٔ مبدع این نام چند نظر مطرح شده است؛ برخی معتقدند تسمیه و اشتها به آن در خارج از عربستان سعودی آغاز شده است^۱ و برخی آغازش را به درون عربستان سعودی بازگردانده‌اند. چنانکه برخی، شیوع این عنوان را حاصل دستورالعمل ملک عبدالعزیز دانسته‌اند و قائلند عبدالعزیز مؤسس مملکت عربی سعودی بود که تلویحاً بر جایگزینی عنوان وهابیت با تعبیر سلفیت سفارش کرد^۲ و البته مورد پیروی قرار گرفت.^۳ پیر کونسا، از جمله نویسندگان غربی معاصر، نیز همین سخن را تکرار کرده است. او معتقد است انتخاب واژه سلفی اقدامی هوشمندانه از سوی هواداران محمد بن عبدالوهاب بوده است، او در این باره گفته است: «پادشاه سعودی تصمیم گرفته است به جای واژه وهابیت از لفظ سلفی‌گری استفاده کند.»^۴ تا پیش از اطلاق واژه سلفی به وهابیان، علمای اهل سنت، در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، به شدت با دکتربین عبدالوهاب مخالف بودند^۵ که با شیوع واژه سلفی از این شدت کاسته شد.

نکته پنجم: تفاوت واژه سلفی با واژه اهل سنت

وهابیان همواره واژه سلفی و سلفیت را، بدون ذکر هیچ‌گونه قیدی، برای توصیف و معرفی خویش به کار می‌برند. آنان بر این باورند که سلفیت همچون واژه اهل سنت نیست که دو نوع کاربرد عام و خاص داشته باشد، بلکه سلفیت مطلق و بدون قید، تنها در معنای خاص به کار می‌رود^۶ و بر کامل‌ترین مرتبه آن یعنی اسلام، ایمان و احسان دلالت دارد، از این رو استعمال آن در دیگر مراتب نیازمند تقیید است. بدین ترتیب هرگاه گفته می‌شود «فلان

۱. کامینز، دیوید، وهابیت و عربستان سعودی، ص ۱۵.

Khaled Abou El Fadl, *Great Theft, Wrestling Islam From The Extremists*, p75

۲. زرکلی، خیرالدین، شبه الجزيرة في عهد الملك عبدالعزيز، ج ۳، ص ۷۸۹؛ همو، الوجيز في سيرة الملك عبد العزيز، ص ۲۱۷؛ غلامی، عبدالمنعم، الملك الراشد جلالة المغفور له عبد العزيز آل سعود، ص ۳۶۹؛ روزنامه ام القرى، شماره ۲۲۹، ۵ ذی الحجة ۱۳۴۷ ق.

۳. نیل مبین، محمد، علماء الإسلام، ص ۲۶.

۴. کونسا، پیر، ترور بیسم سعودی، ص ۳۵.

۵. همان، ص ۳۶.

۶. موصلی، فتحی، الدعوة السلفية فضيلة الإکتساب و حقيقة الإکتساب، ص ۱۸۴.

سلفی فی باب الصفات» یعنی تنها در باب صفات، روش سلفیت را اخذ کرده است.^۱ ابن باز به صراحت، آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب را آموزه‌های سلف می‌داند.^۲ صالح الفوزان از دیگر پیروان محمد بن عبدالوهاب است که او را امام دعوت سلفیه^۳ و وهابیت را جریان سلفی نامیده است.^۴

نکته ششم: تفاوت سلفیت ادعاشده وهابیان با سلفیت ادعاشده مذاهب فقهی و اعتقادی اهل سنت

سلفیت مورد ادعای وهابیان چیزی جز بازتکرار خوانش ویژه وهابیان از توحید و شرک، در لوای عنوان سلفیت و شعار سلف‌گرایی نیست. به عبارت دیگر آنچه متقدمان از لفظ سلفی اراده کرده‌اند، با آنچه داعیه‌داران امروزین سلفیت اراده می‌کنند در معنا و مصداق متفاوت است.^۵ متقدمان، عنوان سلفی‌المذهب را به‌طور خاص در مباحث صفات استخدام می‌کردند، لکن امروزه وهابیان این عنوان را در مباحث توحید الوهی و ربوبی به کار می‌برند. البته در میان وهابیان استخدام این موضوع در مباحث توحید الوهی، در مقایسه با توحید ربوبی، از اولویت و کثرت بیشتری برخوردار است.

نکته هفتم: واکنش مخالفان وهابیت به سلفی نامیده شدن وهابیان

مخالفان وهابیت پیوسته ادعای سلفی بودن دعوت محمد بن عبدالوهاب را ساختگی و دروغین برشمرده‌اند. محمد عبدالواحد الازهری، از نویسندگان معاصر، در انتقاد به مصادره انحصاری عنوان سلفی از سوی وهابیان نوشته است:

در عصر حاضر، عنوان سلفی بر گروهی اطلاق می‌شود که در حقیقت این انتساب صحیح نیست. به‌گونه‌ای تصور می‌شود که آن گروه، اندیشه سلف را احیا می‌کند و اگر فردی با آن‌ها مخالفت کند، گویی با سلف مخالفت کرده است و او را

۱. همان، ص ۸۲.

۲. ما-الرد-علی-القول-بان-اهل-السعودیه-وهابیون/21011/fatwas/binbaz.org.sa

۳. فوزان، صالح، البیان لأخطاء بعض الکتاب، ص ۱۶۹.

۴. همان، ص ۷۱.

۵. داعش، القاعده و وهابیت داعیه‌داران سلفیت در این عصر هستند؛ اطلاق اصطلاح سلفیت بر گروه‌های نامبرده موافقت با خواست آن‌ها و به‌منزله اعطای اصالت و هویت به آن‌هاست. این درحالی است که نه‌تنها منهج، باور و رفتار داعش، القاعده، وهابیت در تضاد با سلف است، بلکه گروه‌های نامبرده هر یک دیگری را به خروج از منهج سلف و بدعت‌آوری و گناه ارتکاب کفر متهم می‌کند.

بدعت‌گذار، گمراه، مخالف سنت، بلکه مخالف اسلام می‌نامند^۱

وی در ادامه می‌نگارد: «لقب اهل سنت و جماعت یا سلفیه یا اثریه بر پیروان حق در اصول دین و افرادی که ملتزم به استنباط احکام بر اساس منهج سلف باشند، اطلاق می‌شود.

هرچند که در اسم اختلاف داشته باشند؛ مثل مذاهب اربعة فقهی»^۲

سعید فوده در تحقیق خود بر کتاب ملجمة المجسمة، اثر علاء بخاری حنفی، دو ملاک را برای تشخیص صحت تسمیه به سلفیت بیان کرده است: «ضابطه اول مربوط به منهج است، ضابطه دوم مربوط به افکار است.» در نظر وی وهابیان در دو محور منهج و افکار راهشان از راه سلف جداست؛ از این رو تسمیه وهابیان به سلفیت را مردود می‌داند.^۳

سعید فوده در این باره می‌نویسد:

پیروان محمد بن عبدالوهاب ابتدا با نام وهابی شهرت یافتند، لکن با گذشت زمان، نام خود را به سلفیه تغییر دادند که این را می‌توان یک تغییر تاکتیک و مصلحت‌سنجی از سوی آن‌ها عنوان کرد؛ زیرا آن‌ها پس از ارتکاب فضایح بی‌شماری که در حق مسلمانان انجام داده بودند، می‌توانستند با این تغییر نام عوام مردم را جذب کنند. بنابراین برای نزدیک شدن به عوام مردم، نام خود را تغییر دادند.^۴

مطیری المالکی، محقق کتاب المنح الالهية في طمس الضلالة الوهابية، نسبت افکار وهابیت و سلف را تبیین می‌داند و معتقد است که وهابیت برای نیل به اهداف شوم خود، دو حيله را در دستور کار خویش قرار داد: ۱. ادعای پیروی از سلف؛^۵ ۲. بازگشت به کتاب و سنت.^۶ محمد اسلم میمنی حنفی نیز همن سخن را تکرار کرده است.^۷

۱. حرانی، احمد، نهاية المبتدئين فی اصول الدين، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. بخاری، علاء‌الدین محمد، ملجمة المجسمة، ص ۵۴.

۴. سعید فوده، بحوث في علم الکلام، ص ۴۶.

۵. تمیمی، اسماعیل، المنح الالهية، ص ۱۴.

۶. همان، ص ۱۵.

۷. بدایونی، فضل الرسول، المعتقد المنتقد المعتمد المستند بنا نجاه الاجد، ص ۱۸.

نتیجه

محمد بن عبدالوهاب و پیروان او به خوبی این نکته را دریافتند که انتخاب نام و ملقب ساختن گروه خویش از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. آنان دانستند که نام است که می‌تواند اشخاص را مجذوب یا مورد دفع قرار دهد. از این رو در این مسئله تلاش کردند که از اسامی، القاب و اوصاف فاخر و معتبر برای خویش بهره‌برند. آن‌ها در هر برهه‌ای، از نام و لقبی که میان مسلمانان شایسته و مدح‌آمیز بود، کامیاب شدند. وهابیان خود را اهل سنت و جماعت، فرقه‌ناجیه و منصوره، مصلحان دین و سلفی معرفی کردند تا به هر شکل ممکن بتوانند افکار و اندیشه‌خویش را به مسلمانان القا کنند. در مقابل برخی از اندیشمندان به این مهم پی بردند و برای آن‌ها القابی درخور و مطابق واقع برگزیدند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی، **اللباب في تهذيب الأنساب**، بیروت: دار صادر، بی تا.
۳. ابن بشر، عثمان، **عنوان المجد في تاريخ نجد**، تحقیق: عبدالرحمن بن عبداللطیف آل الشیخ، چاپ چهارم، بی جا: بی نا، ۱۹۸۳ م.
۴. ابن تیمیه، احمد، **مجموع الفتاوی**، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۹۹۵ م.
۵. ابن تیمیه، احمد، **منهاج السنة النبویة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ۱۹۸۶ م.
۶. ابن داود همدانی، محمد، **إزهاق الباطل في رد شبه الفرقة الوهابية**، تحقیق: علی ملا موسی میبدی، قم: دارالإعلام لمدرسة اهل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۳۹۵ ش.
۷. ابن داود زبیری، عبدالله، **رد ابن داود علی الوهابية المسمى بصواعق والرعود**، تحقیق: عبدالله بن راشد مضری، بی جا: بی نا، چاپ اول، ۲۰۲۲ م.
۸. ابن عبدالوهاب، محمد، **الرسائل الشخصية**، تحقیق: صالح فوزان، محمد عیلقی، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
۹. ابن عثیمین، محمد، **مجموع فتاوی ورسائل العثیمین**، بی جا: دار الوطن - دار الثریا، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. ابن قاسم، عبدالرحمن، **الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة**، چاپ ششم، ۱۹۹۶ م.
۱۱. ابن قتیبه دینوری، عبدالله، **تأویل مختلف الحدیث**، بی جا: المكتبة الاسلامیة - مؤسسة الإشراف، چاپ دوم، ۱۴۱۹ ق.
۱۲. امین، احمد، **زعماء الإصلاح فی العصر الحدیث**، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
۱۳. آلوسی، محمود، **غایة الأمانی فی الرد علی النبهانی**، تحقیق: ابوعبدالله دانی آل زهوی، ریاض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ۲۰۰۱ م.
۱۴. آمدی، علی، **أبکار الأفكار فی أصول الدین**، تحقیق: احمد محمد مهدی، قاهره: دار الکتب والوثائق القومیة، چاپ دوم، ۲۰۰۴ م.
۱۵. باجوری اشعری، ابراهیم، **تحفة المرید شرح جوهرة التوحید**، تحقیق: علی جمعه محمد شافعی، بی جا: دار السلام، چاپ اول، ۲۰۰۲ م.
۱۶. بخاری، علاءالدین محمد، **ملجمة المجسمة**، تحقیق: سعید عبداللطیف فوده، بیروت: دار الذخائر، ۲۰۱۳ م.
۱۷. بدایونی، فضل الرسول، **المعتقد المنتقد - المعتمد المستند بنا نجاة الابد**، استانبول: مكتبة

الحقيقة، ٢٠١١م.

١٨. بن باز، عبدالعزيز، **مجموع فتاوى ابن باز**، رياض: دار القاسم، ١٤٣٠ق.
١٩. بن باز، عبدالعزيز، **فتاوى نور على الدرب**، تجميع: محمد بن سعد شويعر، بي جا: بي نا، بي تا.
٢٠. بن حسن، عبدالرحمن، **فتح المجيد شرح كتاب التوحيد**، تحقيق: محمد حامد فقى، قاهره: مطبعة السنة المحمدية، چاپ هفتم، ١٩٥٧م.
٢١. بن سحمان، سليمان، **الضياء الشارق في رد شبهات الماذق المارق**، تحقيق: عبدالسلام بن عبدالكريم، رياض: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، چاپ پنجم، ١٩٩٢م.
٢٢. بن سحمان، سليمان، **الهدية السننية والتحفة الوهابية النجدية**، مصر: مطبعة المنار، ١٣٤٢ق.
٢٣. تميمي، اسماعيل، **المنح الالهية في طمس الضلالة الوهابية**، تحقيق: احمد طويلي، بي جا: بي نا، بي تا.
٢٤. جويني، عبدالملك بن عبدالله، **غياث الأمم في التياث الظلم**، تحقيق: عبدالعظيم ديب، بي جا: مكتبة إمام الحرمين، چاپ دوم، ١٤٠١ق.
٢٥. حسن أبو عليّة، عبدالفتاح، **دراسة حول المخطوط التركي حجاز سياحت نامه سي**، رياض: دارالمریخ، ١٩٨٣م.
٢٦. حرانى، احمد، **نهاية المبتدئين فى أصول الدين**، عمان اردن: دار الرياحين، چاپ اول، ٢٠٢٣م.
٢٧. دخيل، صالح، **أهل السنة والجماعة النشأة الأهداف المنهج الخصائص**، رياض: دار الفضيلة، ٢٠٠٩م.
٢٨. ذهبى، شمس الدين، **تاريخ الإسلام**، تحقيق: بشار عواد معروف، بي جا: دار الغرب الإسلامى، چاپ اول، ٢٠٠٣م.
٢٩. ذهبى، شمس الدين، **سير أعلام النبلاء**، قاهره: دار الحديث، ٢٠٠٦م.
٣٠. ذهبى، شمس الدين، **لسان الميزان**، تحقيق: عبدالفتاح ابوغده، بيروت: دار البشائر الإسلامية، چاپ اول، ٢٠٠٢م.
٣١. ربحانى، امين، **تاريخ نجد الحديث وسيرة عبد العزيز عبد الرحمن آل فيصل آل سعود**، بيروت: دار الجيل، چاپ ششم، ١٩٨٨م.
٣٢. زركلى، خيرالدين، **الوجيز في سيرة الملك عبد العزيز**، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ١٩٨٨م.
٣٣. زركلى، خيرالدين، **شبه الجزيرة في عهد الملك عبدالعزيز**، بيروت: دار العلم للملايين،

۱۹۸۵م.

۳۴. زمخشری، محمود، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، بیروت: دار الكتاب العربي، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۳۵. سبحانی، جعفر، **بحوث في الملل والنحل**، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ سوم، بی تا.
۳۶. عبداللطیف فودة، سعید، **بحوث في علم الكلام**، اردن: دارالرازی، چاپ اول، ۲۰۰۴م.
۳۷. سفارینی حنبلی، محمد، **لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية لشرح الدرّة المضيئة في عقد الفرقة المرضیة**، بی جا: مؤسسة الخافقين ومکتبتها، چاپ دوم، ۱۹۸۲م.
۳۸. سمعانی، عبدالکریم، **الأنساب**، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانوی و دیگران، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۹۶۲م.
۳۹. شاطبی، ابراهیم، **الاعتصام**، تحقیق: سلیم بن عید هلالی، عربستان: دار ابن عفان، چاپ اول، ۱۹۹۲م.
۴۰. شوکانی، محمد بن علی، **البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع**، تحقیق: محمد حسن حلاق، دمشق: دار ابن کثیر، چاپ اول، ۲۰۰۶م.
۴۱. شهرستانی، محمد، **الملل والنحل**، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۴ق.
۴۲. عبداللطیف، عبدالعزیز، **دعاوی المناوئین لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب**، ریاض: دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۴۳. عبدالملکی، محسن، «بررسی نامگذاری دعوت محمد بن عبدالوهاب به موحدان، اهل اسلام و مجاهدان»، **فصل نامه سراج منیر**، سال سیزدهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۲ش.
۴۴. عقیلی، ابن عدیم، **بغیة الطلب في تاریخ حلب**، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۴۵. غزالی، ابوحامد محمد، **المنقذ من الضلال**، مصر: دار الکتب الحدیثة، بی تا.
۴۶. غلامی، عبدالمنعم، **الملك الراشد جلاله المغفور له عبد العزيز آل سعود**، بی جا: دار اللواء، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
۴۷. فوزان، صالح، **البيان لأخطاء بعض الكتاب**، منتشر شده در: الشاملة الذهبیة.
۴۸. فوزان، صالح، **كتب المناهج والفرق**، بی تا، بی جا، بی تا.
۴۹. کامینز، دیوید، **وها بیت و عربستان سعودی**، مترجم: مجتبی فاضلی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات، چاپ اول، ۱۳۹۳ش.
۵۰. کونسا، پیر، **ترور یسم سعودی**، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب پارسه، چاپ اول، ۱۳۹۸ش.
۵۱. لقانی مالکی، ابراهیم، **جوهره التوحید**، ضبط و تصحیح: جلال علی جهانی، بی جا: منتديات دار الإيمان، بی تا.

۵۲. محمد باعبدالله، محمد باکریم، **وسطية أهل السنة بين الفرق**، بی جا: دارالرایة، چاپ اول، ۱۹۹۴م.
۵۳. موحدی پور، محمد علی، «بررسی کتاب تاریخ نجد نوشته حسین غنام»، سراج منیر، دوره ۱، شماره ۲، ۱۳۹۰ش.
۵۴. موصلی، فتحی، **الدعوة السلفية فضيلة الإکتساب وحقیقة الإنتساب**، دمام: دار ابن الجوزی، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.
۵۵. نبیل مبین، محمد، **علماء الإسلام تاریخ وبنية المؤسسة الدينية في السعودية بين القرنين الثامن عشر والحادي والعشرين**، بیروت: المركز العربية للأبحاث والنشر، چاپ دوم، ۲۰۱۳م.
۵۶. نیشابوری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.

57. Khaled Abou El Fadl .Great Theft, Wrestling Islam From The Extremists
2007

58. <https://binbaz.org.sa>